

«چهره اندوهگین من» محتاج آزادی است!

محسن عباسی

وسواس يك طبيب آن را بررسی می کند و امیدوارانه به مداوی آن می پردازد. «امید» است که از میان تل و ویرانه ها سر برمی آورد و نشانه های بهبودی را ظاهر می کند. در داستان کوتاه «عمویم فرد»، سرباز خسته از جنگ برگشته بر ویرانه های شهر دکه های گلفروشی بنا می کند. بل با این سمبل به استقبال آینده روشن پس از جنگ دوم جهانی می رود.

این امید هنگامی که با نگاه تیز و هشیار بل درهم می آمیزد، وی را نویسنده ای متعهد معرفی می کند. وی از جمله نویسندگانی است که وجود خود را در آثارش نادیده گرفته و همواره مردم را در نظر داشته است. مگر هنر اصیل و ماندگار چیست؟! مگر نه اینکه امروز همه آندوه بشری از تهدید دایمی و همگانی ای سرچشمه می گیرد که ارکان حیات او را به خطر انداخته چون طاعونی مرگبار در میان جماعت بشری فتنه افکنده است! اگر هاینریش بل از مصایب جنگ در آلمان می نویسد، فقط آلمان مخاطب او نیست، بلکه همه دنیا، هر کجا جنگی درگرفته مخاطب اوست. داستان «پای گران من» را همه جنگیده ها باید بخوانند و داستان «خبر» مرثیه ای برای همه شهیدای مظلوم تمام جنگهای تاریخ است. بل برای همه داستان می گوید و این «همه» لاجرم از يك تن بیشتر است و همین امر به آثار بل اعتبار، ماندگاری، ارزش، و نیرو می بخشد.

داستانهای «کاسبی، کاسبی است»، «خبر»، «گزارش روزانه پایتخت»، «پای گران من»، و «بیگانه، وقتی رسیدی به اسپا...» به جنگ دوم جهانی و مسائل پیرامون آن می پردازند. وقتی سرباز زخمی داستان «بیگانه، وقتی رسیدی به اسپا...» در موزه نیمه ویرانه بستری می شود، می اندیشد بعد از کشته شدنش در جنگ، مجسمه سنگی او را برپا می کند و زیر آن می نویسد: «از

مجموعه داستان کوتاه «تا زمانی که...» از سه بخش تشکیل شده است. چند داستان جذبی از مجموعه «بیگانه، وقتی رسیدی به اسپا...»، چند داستان کوتاه طنز از مجموعه «فقط نه به مناسبت کریسمس»، و دو مقاله یکی در مورد رمان جنگ و صلح و دیگری «درباره رمان»!

اغلب داستانها و نیز هر دو مقاله برای نخستین بار به فارسی ترجمه شده اند و از ویژگیهای کتاب، ترجمه بسیار خوب و سلیس آن است که بر گیرایی داستانها افزوده است. همان گونه که مترجم در مقدمه کتاب اشاره

کرده است، هاینریش بل از بیان ذهنیات شخصی و احساسات و درونیات خود فراتر رفته در آثار خود به يك موضوع وفادار مانده که همانا مردم و بیان آلام و دلمشغولیهای آنهاست و از این لحاظ مشکل بتوان داستانی را به عنوان نمونه انتخاب کرد و شاخص آثار بل قرار داد. داستانهای بل، به ویژه داستانهای این مجموعه از درد، اندوه، شادی، امید، جرات، و یأس آکنده است. عواطف عمومی از درون اوراق کتاب شعله می کشد و به درون خواننده سرایت می کند، زیرا خاستگاه داستانها مردمند نه بافته های يك ذهن بیمار و مالخولیایی. مشکل بتوان داستان «خبر» را خواند و برای لحظه ای، اگر با خود صادق باشیم، با راوی آن همدانستان نشد.

بل در داستانهایش آلمان زمان جنگ دوم جهانی، قبل، و پس از آن را نشان می دهد و در این راه از نویسنده معاصر ایتالیایی آلبرتو مورویا که به وصف ایتالیای پس از جنگ دوم پرداخت پیشی می گیرد، زیرا زبان بل در آفرینش طنز، فضای روشنی ترسیم می کند که در آن اندوه و مصیبت نه به عنوان عنصری تحمیلی و مصنوعی، بلکه همانند زخم عمیق و چرکینی بر پوست اجتماع به چشم می آید. جراتی که بل با دقت و

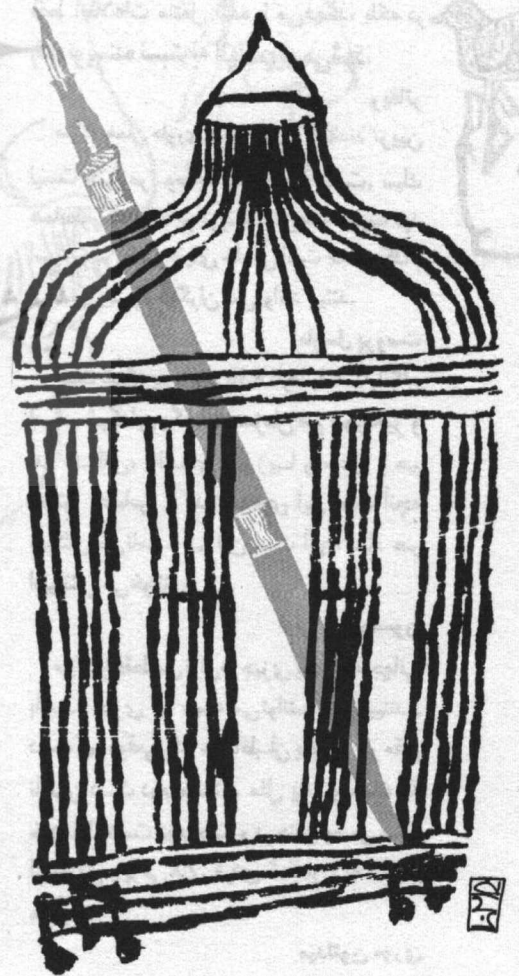
نظری اجمالی بر مجموعه داستان کوتاه «تا زمانی که...»

هاینریش بل

ترجمه: کامران جمالی

چاپ اول: تهران، زمستان ۷۰

تیراژ: ۴۰۰۰ / ناشر: دنیای مادر



مدرسه به جبهه رفت و به خاطر... کشته شد. او هیچ دلیلی برای این مرگ نمی‌یابد، بیهودگی جنگ به خواننده یادآور می‌شود که میلیونها تن انسان بیگناه قربانی آن شدند. این سرباز همان سرباز داستان «خبر» است که خیر کشته شدن دوستش را به نامزد او می‌رساند، درحالی که مدتها قبل از آن، کُشته میدان جنگ از خاطر دختر زوده شده بوده است. مظلومیت اشک انگیز این شهدا از بیرحمانه‌ترین تصاویری است که يك جنگ می‌تواند به وجود آورد. همان مظلومیتی که پس از جنگ یقۀ معلولان جنگی را می‌گیرد. آیا می‌توان از رفتار حقارت‌آمیزی که با معلولان جنگی در داستان «پای گران من» به چشم می‌خورد چشم پوشید!؟

مضمون سایر داستانهای مجموعه نیز به همان مقطع ذکر شده وابسته است. اصولاً در داستانهای اجتماعی نظیر کارهای پُل، زمان، عنصری کاملاً استتیک و پویاست که همچون شخصیتی به چشم می‌آید. زمان در این نوع داستانها نظیر داستانهای ذهنی، عقیم و مخث نیست. زمان همچون رودخانه‌ای پرخروش است که بدون آن کشتزار پهناور وقایع داستان می‌خشکد و به کویری بی‌دارودرخت بدل می‌شود. از این رو داستانهای «موقعیتی که در زمانهای بد پیش می‌آید»، «از روی پل»، «اتفاقی خواهد افتاد»، و «ایستگاه راه‌آهن سیمپرن» که به شرایط بعد از جنگ و رشد و نمو سرمایه‌داری و کشف ریشه‌های گنبدیده و عفن این زایش می‌پردازد، به خاطر ارزش زمانی دست کمی از دیگر داستانها ندارند. در داستان «از روی پل» عدالت اجتماعی حاکم بر جامعه آلمان به نحو برجسته‌ای زیر سؤال برده می‌شود. تکرار همان قصه قدیمی کارگر شدن کارگزرزاده و الخ... این مجموعه داستان به خوبی نشان می‌دهد که چگونه پُل سوار بر قایق، خود را به جریان مداوم رودخانه زمان سپرده است! او نه در اسکله‌ای توقف می‌کند، نه برخلاف جریان حرکت می‌کند، و نه بر سرعت خود می‌افزاید، بلکه دقیقاً مطابق با زمان پیش می‌رود. او آئینه زمان خویش است و هرگونه نوستالوژی غمبار دل‌بستگی به گذشته خوش و بی‌دغدغه را هجو می‌کند (داستان «فقط نه به مناسبت کریسمس»).

چند داستان دیگر هرچند درونمایه‌های مستقلی دارند، ولی حول همان محورهای پیشین حرکت می‌کنند و از جامعه و مسائل پیرامون آن‌ها بی‌نیستند. داستان «برای اشمیک اشک نریز!» ادامه داستان «از روی پل» است. اینجا کارگری که در ساز و کار سرمایه‌داری و عقاید بورژوازی حاکم بر جامعه گرفتار آمده است دست به عصیان می‌زند. اصولاً عصیان فرد جزء مشخصه‌های اصلی آثار پُل است. همچنین دل‌گداز داستان «خندنده» از لابه‌لای روایت صمیمی خود طنز تلخ زندگی خود را آشکار می‌سازد و به سوگ حیات تراژیک خود می‌نشیند.

آلودگی عمیقی که جنگ از خود به جا می‌گذارد: ویرانی، بازار سیاه، بیکاری، گرانی، و تورم به دنبال خود تباهی فرد را همراه می‌آورد. قهرمان داستان «شمعهایی برای حضرت مریم» در پی حادثه‌ای ناگهان به این تباهی پی می‌برد و این اشعار لرزشی بر وجود او می‌اندازد: «... دعا کردم: ای کاش می‌توانستم دعا کنم.»

در داستان کوتاه «چهره اندوهگین من» از لابه‌لای فضایی که به سادگی تشریح می‌شود و عصری آرام را نشان می‌دهد، تپش، تحرك، و ضربان يك حس نیرومند و هشیار ناگهان احساس می‌شود؛ همان حسی که به خواننده هشیار القا می‌کند.

راوی داستان يك روز پس از آزادی از زندان به اتهام داشتن چهره‌ای غمزده که مطابق شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه نیست بازداشت می‌شود. به امر حکومت همه مردم باید چهره‌ای خندان و بشاش از خود نشان‌دهند و ابداً نشانی از ناراضی یا حتی بی‌تفاوتی نسبت به عملکرد حکومت در سیمای خود آشکار نسازند.

مفلوك فرود می‌آید و در او آرزوی فرو رفتن در آب تیره‌گون را بیدار می‌کند: «طبق قانون، شما مجبورید احساس خوشبختی کنید.» اما راوی دلیلی برای خوشبختی نمی‌یابد. دیکتاتور او را از آرامش حال محروم کرده گذشته خاطره‌انگیز او را نیز زیر چکمه‌های سنگین خود گرفته حالا او را برای آخرین مرحله له‌شدگی پیش می‌راند. در این میان او فرصتی می‌یابد تا آخرین نگاه را به محیط زندگی خود بیندازد، اما تصویری که می‌بیند در او حسی یأس آلود و تلخ برمی‌انگیزد: دیکتاتور به رنگ‌آمیزی چهره‌ها مشغول است و کارناوالی از آنها به راه انداخته است، این درحالی است که تنها زمانی پیش از آن مراسم سوگواری به راه انداخته بود و در هر دوبار راوی سر به عصیان برمی‌دارد. علت عصیان فرد شرح داده نمی‌شود و این به دلیل آن است که «فرد عاصی» در آثار هاینریش پُل نمایانگر تیپ به‌خصوصی است که پُل به آنها پرداخته است و معلول شرایط اجتماعی دوره خاصی از تاریخ آلمان است. همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، عصیان فرد تکرو در داستانهای پُل، جریانی مرئی و سیال است که در مسیر خود از میان حوادث و رویدادهای تیره و عموماً مایوس‌کننده و به عبارت دیگر واقعیات اجتماعی عبور می‌کند.

طنز پُل در داستان ابعادی غول‌آسا می‌یابد. چهره هیچ دیکتاتوری پیش از این چنین زیبا به نیش طنز دریده نشده است. صورت بادکرده و آماسیده دیکتاتوری با این نیشتر دریده می‌شود و هوای محبوس و عفن زیر پوست ناگهان بیرون می‌زند. خواننده در این داستان ابعاد فاجعه‌بار يك حکومت استبدادی را با پوست و استخوان خود لمس می‌کند. آیا به راستی تمثیل درخشان و کنایه استفاده انحصاری زنان بدکاره از آزادی، نیمی از بار طنز داستان را بدوش نمی‌کشد!؟

